فهرست

[دلیل چهاردهم: 2](#_Toc58153369)

[دلیل پانزدهم: 3](#_Toc58153370)

[تفاوت دلیل چهارهم و پانزده: 5](#_Toc58153371)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / نکاح

# مقدمه

# دلیل چهاردهم:

دلیل چهاردهم بر جواز نظر به وجه و کفین اجنبیه وجهی بود که از ریاض و مستند نقل شد و طبق تعبیر خود بزرگان فحوی الاخبار المتضمنه لحکم الشعر و الذراعین و الرأس بود. این وجه این‌طور تقریر شد که ما وقتی مراجعه به اخبار و روایاتی که در باب نگاه به اجنبیه واردشده است داشته باشیم ملاحظه می‌کنیم که سؤال از ذراع و شعر و رأس و اعضایی از این قبیل غیر وجه و کفین خیلی زیاد است اما در خصوص وجه و کفین حجم پایینی را شاهدیم. علیرغم تعدد ادله در باب وجه و کفین چه در طرف مجوزه چه مانعه روایاتی که به‌صراحت وارد بحث شده باشند کم بود. در حد چهار پنج‌تا. درحالی‌که اگرچند باب مرتبط با نظر را ملاحظه کنید می‌بینید متعدد از شعر و ذراع و رأس سخن به میان آمده است. این‌یک نگاه کلان بیرونی به مسئله است و سؤال از وجه این مسئله پیش می‌آید که چرا این‌طور است؟

دو مناقشه به این واردشده بود جواب دادیم. تقریر جامع‌تری که می‌شد اشاره کرد این بود که این کثرت سؤال و جواب از اعضای دیگر غیر وجه و کفین و قلت اخبار در وجه و کفین یکی از جهاتی را که عرض می‌کنیم باید داشته باشد. سر تفاوت و کثرت حجم در آن‌طرف و قلت در این‌طرف چیست؟

1. وضوح حرمت نظر به وجه و کفین است. این بین البطلان است که در وجه و کفین حرمت نگاه حرمت نگاه خیلی جاافتاده بوده و امر شایع مرتکز بوده ازاین‌جهت است که خیلی بحث نشده است. این فرض اول است. واضح است که درست نیست و چنین وضوحی قطعاً نیست وقتی این دو را مقایسه کنید و بگویید در شعر و ذراع و رأس ابهاماتی وجود داشته و سؤال شده اما در وجه و کفین این ابهام نبوده است. این بین البطلان است که بگوییم آنکه محل اختلاف است واضح الحرمه بوده و این‌ها محل سؤال بوده است. ضمن اینکه ارتکاز قوی شاهدش نیستیم به خاطر اختلافاتی که هم در مذاهب و هم در مذهب امامیه است.
2. مانعی از قبیل تقیه موجب این امر شده است. چون در شعر و ذراع جای تقیه نبوده و پرسش و پاسخ می‌شود و مطرح‌شده است اما در وجه و کفین این‌طور چیزی نیست و تقیه بوده و کمتر سؤال شده است. این هم واضح الضعف است چون هم تقیه بودن اصلش ثابت نیست که حکم وفاقی در وجه و کفین وجود داشته اثبات نشده است. اصل اینکه حکم متفق‌علیه بین المذاهب در باب وجه و کفین باشد آن‌هم در سطحی که نخواهد کسی ورود کند و تقیه کنند این وجود ندارد. ثانیاً اینکه کمی روایات شاهد باشیم این هم وجهی ندارد. تقیه که می‌آید سؤال می‌کند جواب‌ها تقیه‌ای می‌شود. خیلی مسائل تقیه‌ای ده‌ها روایت در موردش داریم اما جواب‌ها با شرایط تقیه بیان‌شده است. صرف تقیه باعث کم شدن روایت نمی‌شد. اگر هم تقیه بود باعث می‌شد مسئله پرسیده شود ولی جواب‌ها تقیه‌ای باشد. اگر بگوییم تقیه به‌قدری قوی بوده ک جرئت سؤال هم نمی‌کردند این قطعاً غلط است. مسائل حساس‌تر از این سؤال و جواب می‌شده.
3. کسی بگوید اخبار بوده ولی ضایع‌شده است. این را هم جواب دادیم که علی‌الاصول ضیاعی اگر بوده است جزوه‌ای از بین رفته است و این در آن جزوه و کتاب مجموعه‌ای از روایات در مسائل مختلف بوده و از بین رفته است. اینکه بگوییم خصوص این موضوع در رأس و شعر و ذراع این اخبار مانده ولی در خصوص وجه و کفین ضیاع به آن خورده است. این خیلی ضعیف است. ضیاع که بیاید یک کتاب را می‌برد. اینکه در خود کتاب نکاح در خود نظر بگوییم این‌ها ماند آن‌ها از بین رفت خیلی بعید است. اینکه دست ما هست نمونه‌ای از همان است که صادرشده است. آنچه هم از بین رفته با همین نسبت واحده است. اینکه بگوییم این مسئله ضیاع دارد آن ضیاع ندارد خیلی بعید است.
4. غفلتی در کار بوده است به خاطر یک غفلت مورد سؤال قرار نگرفته است. به این دلیل هم جواب داده نشده است. این هم خیلی بعید است. امری به این شیوع مورد غفلت قرار بگیرد و همین‌طور روات غفلت کرده‌اند ائمه می‌توانستند به اشکال دیگری مسئله را بیان کنند. الی‌ماشاءالله مسائلی داریم که ابتدائاً القاء شده است نه جوابا عن السوال. امام ابتدا کرده و القاء فرموده است.

این چهار فرضی است که هرکدام مواجه با اشکالاتی است. پس فرض پنجم باقی می‌ماند.

1. مسئله معلوم الجواز بوده است و از جهت اینکه معلوم الجواز بوده محل گفتگو قرار نگرفته است. شاهدش هم این است که ما بخشی از روایاتی که به آن تمسک کردیم از همین قبیل بود. مستقیم نفرموده بود جایز است بلکه با دلالت اقتضائی ما جواز را از روایات می‌فهمیدیم. روایات به نحوی بود که مستقیم نفرموده بود الوجه و الکفین بلکه چیزی گفته بود که فهمیدیم الوجه و الکفین اشکالی ندارد.

این تقریر تا حدی قابل‌اعتماد است. لااقل در کنار یکی دو دلیل دیگر قابل‌اعتماد است و اشکالاتی که گفتیم و از تضاعیف کلام امروز هم روشن شد شاید وارد نباشد.

# دلیل پانزدهم:

بیان دیگری از این مسئله است. یا تقریر دیگری از دلیل چهاردهم است یا بگوییم صغرا و کبرا متفاوت است و دلیل متفاوتی است. نوعی هم آن دلیل مبتنی بر قاعده لو کان لبان است و به‌خصوص این دلیل مبتنی بر قاعده لو کان لبان است با تفاصیلی که اشاره شد. آن اینکه موضوعاتی که محل بحث و پرسش از لحاظ حکم شرعی قرار می‌گیرد متفاوت است. بعضی موضوعات هست که ابتلا به آن‌ها کم یا نادر یا نسبتاً نادر است. بعضی مسائل هم ابتلا به آن‌ها خیلی کثیر است و در حد نادر یا کم یا نسبتاً کم نیست بلکه ابتلا کثیر است و همه افراد همیشه با آن مواجه‌اند. این دو نوع یا سه نوع موضوع فرق می‌کند. ندرت ابتلا یا متوسط یا کثرت ابتلا. دو تا که می‌گوییم آنی که ابتلا کثیر ندارد یا آنی که ابتلا کثیر دارد. آنکه ابتلا کثیر ندارد احکام و ویژگی‌هایی دارد که عرض خواهیم کرد.

مقدمه دیگر اینکه بحث وجه و کفین از مسائل فوق‌العاده کثیر الابتلاء است. حتی با فرض اینکه بگوییم جهت‌گیری اسلام به سمتی است که زن و مرد باهم تلاقی و تماسی نداشته باشند بازهم این مسئله کثیر الابتلاء است زیرا در همان زندگی خانوادگی نزدیکانی وجود دارند که دائم در یک خانواده زندگی می‌کنند. ضمن اینکه بیرون نیامدن هم رجحانی دارد و متعارف بوده که زن‌ها می‌رفتند و می‌آمدند. این‌طور نبوده که بر اساس شعارهای انتخاباتی دیوار بکشند این‌طور که نبوده است. این را هم کنار بگذاریم در درون خانه‌ها هم این مسئله مبتلابه بوده و از خواهرزن و اقرباء غیر محرم که ابتلا نظر به آن‌ها وجود دارد خیلی زیادند و صبح و شام در زندگی همه با این مسئله مواجه‌اند هم در فضای خانه هم بیرون خانه. لذا کثرت ابتلایش فوق‌العاده است. لذا با همین کثرت ابتلا شاید در شعر و ذراع است که خیلی سؤال می‌شود. در مسئله خانه است و مسائل خویشاوندی که در فضای وجه و کفین هم خیلی سؤال می‌شده است. پس درهرصورت وجه و کفین به‌عنوان بروزات اولیه روابط اجتماعی بین زن و مرد ابتلا به آن خیلی زیاد است. پس این از مسائل کثیر الابتلاء می‌شود.

مقدمه سوم که اصل مسئله است این است که پس مسائل کثیر الابتلاء با مسائل نادرالابتلاء و متوسط الابتلاء تفاوت‌هایی دارد و اینجا هم مصداق کثیر الابتلاء است بدون تردید. بر اساس این‌ها در یک مسئله کثیر الابتلاء اگر حکم الزامی بخواهد باشد چاشنی خیلی قوی می‌خواهد. حکم الزامی در مسئله کثیرالابتلاء به‌ویژه اینکه برخلاف حال طبیعی اولیه باشد حکم الزامی وجوب که نیست حکم الزامی حرمت است. می‌خواهد بگوید آنکه به‌طور طبیعی موردتعامل است منع شده است. منع از یک مسئله کثیر الابتلاء مؤونه زائده می‌خواهد و آن این است که محکم آیه و روایت بیاید و با پرچم برافراشته جلو آن را بگیرد؛ بنابراین کثرت ابتلا در یک مسئله موجب می‌شود که اگر بخواهد الزامی در آنجا داشته باشد به‌خصوص الزامی برخلاف حال متعارف و طبیعی نیازمند ورود قوی از ناحیه شارع است. نیاز به ورود روایات متعدد و واضح دارد. اینجا ما با حجم ذراع و شعر مقایسه نمی‌کنیم بلکه فی حد نفسه. فرق با قبلی این است که مقایسه‌ای در کار نیست. فی حد نفسه این مسئله کثیر الابتلاء است و در مسئله کثیرالابتلاء حکم الزامی برخلاف حال متعارف نیاز به ادله واضح‌های دارد. این‌یک قیاس استثنائی است. این موضوع با کثرت ابتلا اگر بخواهد تحریم شود که خلاف حال متعارف زندگی است که حداقل برای شناخت هم نگاه کرد است اگر این را بخواهد تحریم کند نیاز به ورود جدی دارد و ادله واضح و روشن دارد. اگر این ملازمه را کسی بپذیرد نفی تالی می‌کند و می‌گوید لکن در بحث حرمت نظر به وجه و کفین این ادله محکم را نداریم. علی‌رغم تمام تلاش اسداء الرغاب که فوقش متصور نیست بازهم بیش از آن چهارده پانزده مورد نیست. ما هم یکی از آن موارد را گفتیم شاید بشود قبول کرد و در بقیه یا سند یا دلالت مواجه با اشکال و ضعف جدی بود. دلیل حفص بختری از ادله مانعه را گفتیم شاید درست باشد ولی بعد توجه بیشتری کردیم دیدیم اشکالی که مرحوم مؤمن داشتند شاید نشود به‌سادگی از آن گذشت. همان لاوجه بان ینظر الی وجهها و معاصهما اذا اراد ان یتزوجها. از بین همه ادله این را قبول کردیم. مسئله‌ای بااین‌همه کثرت ابتلا که خلاف عادی هم هست اگر بخواهد تحریم شود نیاز به ادله واضحه دارد لکن این ادله واضحه موجود نیست پس حکم حرمت اینجا نبوده است. قیاس استثنائی است.

این دلیل و این قیاس استثنائی در حدی است که اگر حتی دو سه دلیل هم دلالتش تام بود ازنظر عقلایی خیلی حجت نیست زیرا قرینه‌ای دارد که پایش را سست می‌کند. خبر واحدی است که قرینه برخلاف دارد. بعضی می‌گفتند حجیت خبر واحد منوط بر این است که انسان اطمینان داشته باشد یا قرائن همراهی داشته باشد آن راهم نگوییم اگر خبر واحد قرائن خلافی داشته باشد ممکن است بگوییم حجت نیست. به‌عبارت‌دیگر ظن به خلاف است. بعضی میگویند ظن به اطمینان یا ظن به وفاقش باشد که محل بحث است اما اگر ظن به خلافش باشد بعید نیست در این نوع موارد از اعتبار اگر دلیلی بود ساقط شود.

# تفاوت دلیل چهاردهم و پانزدهم:

تفاوت دلیل چهارده و پانزده علی‌رغم اینکه در هر دو یک نوع کاربرد عقل در فهم مجموعه روایات است و تعبد به نص خاصی نیست تفاوتش این است که در آنجا حجم روایات ذراع و رأس را با روایات وجه و کفین مقایسه می‌کرد و به نتیجه‌ای می‌رسید در این دلیل شانزدهم مقایسه حجمی نیست بلکه خود وجه و کفین را مستقلاً موردتوجه قرار می‌دهد به حیثی که اگر فرض بگیریم در مورد شعر و ذراع هم روایت محدودی بود بازهم این استدلال قابل‌اجرا بود. این قیاس استثنائی که در دلیل پانزدهم به کار گرفته شد روحش قاعده لو کان لبان است؛ یعنی اگر تحریم در مسئله‌ای مورد ابتلا که برخلاف آن حال طبیعی هم هست وجود داشت لشاع و بان ولکن ما این‌چنین چیزی را نمی‌بینم. چرا لشاع و بان؟ چون اگر این‌چنین چیزی بود باید می‌گفتند وقتی نگفتند و نرسیده این‌طور می‌شود.

اینجا بحث ضیاع را ممکن است کسی به‌عنوان اشکال مطرح کند و جواب هم همان جواب قبل است. ما مجموعه روایات که در باب نظر می‌بینیم کم نیست و اینکه احتمال دهیم خصوص این مسئله مبتلابه ضیاعی شده این بعید است. اینجا در پاسخ به این سؤال ممکن است مقایسه‌ها هم به کار گرفته شود اما نه مقایسه خصوص ذراع و شعر و این‌ها و می‌گوییم در بحث نظر و مباحث نکاح ده‌ها مسئله مورد سؤال قرارگرفته چه مورد ابتلا چه کمتر مورد ابتلاها در آن‌ها بسیار روایت رسیده اینکه بگوییم ضیاع فقط به اینجا خورده بعید است.

به‌این‌ترتیب این دو استدلال چهارده و پانزده استدلالاتی فراتر از تمسک به ظهورات و ادله خاصه است بلکه نگاه جامع این شکلی را به بحث می‌افکند.

سؤال: می‌شود گفت اینجا تأسیس اصلی است که قاعدتاً باید حلال باشد مگر اینکه ادله معتبری پیدا کنیم...

جواب: بله. از اول هم همین بحث مطرح می‌شد. ولی چون از اول کمی جرئت می‌خواست و باید می‌دیدیم مجموعه روایات چه طور است. مشکلی ندارد که از اول هم آورد که به‌عنوان پایه‌ریزی اول تأکید کرد و بعد روایات را آورد که تأکید کرد که دیدید قصه چه بود.

سؤال: شاید از لحاظ مبنا از همان اول هم شک هست و فضای حاکم به این نحو است که اصل بر پوشش کل است.

جواب: این دلیل اخیر در طرف نگاه مرد ظهور و بروزش خیلی بیشتر است. نه‌فقط وجه و کفین بلکه بیشتر از آن. منتها در این‌طرف هم هست مخصوصاً با ابتلایی که در خانه‌ها و غیره بوده است. خانه‌ها هم این‌طور نبوده که سوییت سوییت باشد و هر کس جای مخصوص داشته باشد. الآن هم این‌طور نیست. معمولاً دخترخاله پسرخاله دخترعمو پسرعمو گاهی نگاهشان به هم می‌افتد. این دلیل دلیل خوبی است به‌ویژه اینکه ما اگر گذشته مبحث را نگاه بکنیم می‌بینیم در دلیل مانعه دلیل قاطع و روشنی نبود و رجحانی هم وجود داشت موجب می‌شود که انسان استدلالش به این مطلب قوی‌تر بشود؛ یعنی همین استدلال را فرض بگیرید در شرایطی فرض بگیرید تمسک کنید که در روایات مجوزه هیچ‌چیز نداشتیم ادله مانعه ولو نیم‌بند داشتیم بازهم این استدلال را کمی می‌توانستیم ضعیف بپنداریم اما فقه این است که این دلیل پانزده و چهارده به نحوی پشتوانه جریانی است که ما جلو آمدیم. اگر هم نبود احتمالاً ادله مجوزه را بر مانعه ترجیح می‌دادیم اما دو استدلال اخیر انسان را خیلی مطمئن می‌کند و انسان را به شبه اطمینانی می‌رساند. اگر یادتان باشد در قاعده لوکان لبان می‌گفتیم قاعده‌ای است که نمی‌شود گفت همه‌جا لوکان لبان بلکه تابعی از ده‌ها نکته کوچک و بزرگ و دقیق و ظریف است که می‌توان گفت جایی لوکان لبان درست است و جایی درست نیست. این لوکان لبان این ملازمه به اینکه اگر بود باید به دست ما می‌رسید ده‌ها نکته اینجا وجود دارد که بگوییم اینجا مصداق لوکان لبان هست یا نه. لو کان لبان کلی‌اش درست است اما این ملازمه کجا تمام است وابسته به نکات متعدد و ظریف و دقیقی است. عوامل و متغیرات پیچیده و متنوعی وجود دارد که این ملازمه را بپذیریم و بر اساسش بگوییم اینجا چون به دست ما نرسید پس نه. از قدیم هم در بحث برائت این‌طور می‌گفتیم که برائت در قوانین و آن‌ها هم می‌گفتیم برائت نوعی حکم عقل است. این نوع برائت نوعی برائت داریم که حکم عقلی برای نفی حکم است نه اینکه صرفاً اصل عملی باشد و آنجایی است که نیامدن در خطاب شارع کاشف از این شود که شارع آن حکم را ندارد و ظهور پیدا کند که این حکم نیست. این غیر رفع عن امتی مالایعلمون است. نمی‌دانم چه کنم که می‌گوییم اصل عملی جاری کن. جاهایی است که نیامدنش در خطاب شرع دلیل می‌شود که شارع این را نمی‌خواهد. این نفی حکم است بر اساس احکام ظاهری آن طوری نه بر اساس اصل عملی؛ و این داستان سردرازی دارد. ادامه لوکان لبان و نفی حکم با نفی یک علائمی، این قصه مهمی است که در خیلی جاها می‌شود به آن توجه کرد لااقل به‌عنوان وجه مکمل و اطمینان آور می‌توانیم بگوییم در خیلی جاها یکی آمده دیگری نیامده است معلوم می‌شود این موردنظر نبوده است.